

پائیز ۱۴۰۱ / جلسه دهم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

در بررسی خطبه و درک مفاهیم آن اساساً از باب "نقل و نقد" و "عقل و عقد"، دو جهت می شود در پیش داشت. یک جهت نقد حوادث ماقوع است، که منتقدانه وارد نوع نگاه روایی محدثین و سیر تاریخی نقل خطبه تا به امروز شویم و آراء علمای شیعه و قائلان عامه در قبال این موضوع را - ضمن اذعان بر سعی مشکور و در حد توان آنان - ارزیابی کنیم. یک راه این است که به متن و مفاهیم و آرایه های کلامی خطبه و محتوای آن پرداخته شود و سعی شود مانند رویکرد غافلانه و معاضدانه ی مخاطبان عصری و خاطی آن رفتار نشود، تا کار ما نیز مشابه سخن سرایی ها و قلم پردازی های فاقد فایده ی برخی گذشتگان به خطبه نباشد، که طبعاً هنوز شناختی از خطبه به واسطه ی رویکرد آنان در جامعه بوجود نیامده است - تا حدی که افزون بر محتوا؛ حتی اسم آن هم گاهی در حصر تحریف قرار می گیرد - در آن حد لازم است که نگاه منتقدانه همچنان در کار باشد. البته با همان سیر دومی که خدمت تان عرض شد. یعنی اشاره وار رد شدن از رویکردها؛ و عمیق و عقلانی وارد شدن در سطوح عقد کلام لایه به لایه ی شگرف مفاهیم در مناظر مراد این خطبه ی پرشگفتی - و البته باز هم در حد توان و رعایت نقص فکر مجرد و خیال مقید در عالم ملک - حال این که شما در مطالعات خود در ورود دقیق به این مفاهیم بخواهید به سطوح بحث بسنده کرده و فی المثل از ما سند بخواهید - با وجود دسترسی وسیع تر در این دوران و نرم افزارهای کاربردی در سهل الوصول کردن دستیابی به منابع - و انتظارتان هم این باشد که منبع تمام روایات بیان شود - و دور شود بحث از شئون متنی و دیر شود زمان رسیدن به بحث اصلی - باید گفت که لازم است وظایف ذاتی خود را احاله به کلاس نکنید. چون در شرایط لزوم استناد، در اشاره به آن منبعی که ارزش پرداختن در متن و بحثی چنین را دارد؛ در جای خود اشاره خواهد شد و اگر این کار در اینجا نمی شود اهمیت ندارد در انتاج و استنتاج لازم بحث. چون تفاوتی نمی کند برای ما - که بگوئیم فی المثل این نقل بحار است از میان کتب اربعه، از باب این که ریاست علمی علامه ی مجلسی باعث تراکم احادیثی است در بحار که این تراکم از سندیت برخی احادیث و لااقل برخی نقل های متفاوت متون آن در مجلدات مختلف بحار می کاهد؛ که خود متضمن قبول تصحیف برای شارح است. فی المثل در همین روایت یا روایات مربوط به خطبه از جلد ۴۳ که مختص حضرت زهرا (علیها السلام) است، متن همان روایت با نقل جلد ۲۹ متفاوت است، ضمن اینکه در خود این مجلد ۲۹ نیز اختلاف نقل داریم در روایات خطبه که این اختلافات اگر به طریق و راوی برگردد توجیه پذیر است، اما در نقل از منبع واحد چون بلاغات و احتجاج دیگر تفاوت معنا ندارد - و اگر استناد نمی شود دلیل علمی دارد. چون این جا ما بحث روایی و تدریس حدیث نداریم. درست است که ما با ادله نقلی وارد برخی از دلایل های عقلی می شویم. اما این کلاس، رویکرد اصلی اش روایی نبوده بلکه مدلول آن اباحت عقلی است و سند و متن در جایی اهمیت دارد که رویکردهای نقلی مد نظر باشد. لهذا استناد ما به محتوا و تأکید ما به متن، منحصر در متون خطبه است؛ و سایر متون باید حتماً تصحیح شوند. یعنی مثلاً در یک موردی که اکنون برای

شما نقل می شود، می بینید که در دو نوع نقل حتی از باب جابجایی نقطه ها تا چه حد متون مخدوش است ، در حالی که در نقل اخبار اهل بیت علیهم السلام باید دقت مضاعف به خرج داد. در هر حال یک مقدار هم پرهیز از باب تمرکز دهی و تکثر زدایی در عدم تطویل متن است. چون در متن فلسفی ، نشانی حدیث نمی دهند تا تکثر و تشنّت ذهنی ایجاد نشود - و همانطور که گفته شد ضرورتی هم ندارد این کار - مثلاً ذکر مکرر منابعی چون **دلایل الإمامة** یا **بلاغات النساء** ، این ها تکثر واژگانی ایجاد می کند و آن فهم را نسبت به عمق متن در ذهن از بین می برد و خارج از وظائف تعریف است. این تمهید به عنوان روش تدریس است - چون نهایتاً دوره ی تربیت مدرّس است و ممکن است شما هم جایی شروع به تدریس کنید و از شما این را بخواهند ، جواب این است که بحث در محتوا و متن و نصّ است و ذکر منبع لازم نیست - چون این جا در عنوان متولی آثار، بر روی استنادش به حد لازم و کافی کار می شود و اکثر روایاتی هم که در حاشیه آورده می شود ، منقول از آثار امام راحل علیه السلام است که اکتفا به توثیق و احتیاط رجالی امام می شود که مشکلی هم ندارد . در مورد خود خطبه هم نقلی دارد **ابن ابی الحدید** از **علی بن فارقی** که می گوید چون فاطمة علیها السلام صدیقه و راستگوست پس دیگر نیاز به بیّنه و شهود ندارد . طبعاً این که خطبه ، خطبه ی فاطمی است و صدق دارد و از مصدر صدق صادر شده است ، این را ایجاب می کند . محتوای برخی روایات اصلاً نیازی به سند ندارد در فلسفه و بحث عقلی . چون آن جایی که تطبیق کامل دارد با ادلّه و شواهد قرآنی ، از باب انواع دلالات سیاق و محتوا ؛ خود نشان دهنده ی صدق وافی و مستوفی است . فردی می آید به شما می گوید من شب ، دریای قدر یا دریای برزخ را خواب دیدم ! هیچ آدم کذّابی **دریای کبود قدر** و همچنین **بحر عمیق و متراکم و سنگناک برزخ** را نمی تواند اینگونه ببیند . آن که اهل علم و باطن باشد می فهمد این که خواب دیده رویایش فی المجموع صادق است ، نیازی به اثبات صدق و سند آوردن و این که چه ساعتی بوده است هم ندارد . به چه دلیل ؟ به دلیل این که صاحب منام بدون این که خود بداند دلالات حدیثی و نقلی و عقلی پشت حرفش هست ؛ و برای ما که می دانیم ، مبنای دلالات صادق است . لذا از رویایش طریقی از معارف و بابی از کشف باز و منتقل می شود. ما ورود پیدا می کنیم و می فهمیم که یک بخشی از معارف دارد از این طریق به ما می رسد - البته اگر بخواهد این بحث ها کتاب شود در آنجا دیگر مشکلی نیست. در کلاس با حجم پی در پی نقل این روایات ، ذکر منبع ایجاد اشکال می کند. بله در یک بحث حدیثی ، شما می آئید و می خواهید بر روی روایت ، سند روایت ، بحث رجالی اش و چالش های پیرامون آن بحث کنید ، در این جا شما تمام منابع را می آورید - یا اینکه در جایی محل و معرکه ی آراء مفسّرین و یا مترجمین است ، در آن جا شما می آئید و می گوئید این منبع این را گفته و آن منبع این را و ما بر اساس صدق و وثاقت منبع ، مثلاً مختارمان ترجیحاً این است - ولی چون ما نه کار تفسیری می کنیم و نه کار روایی ؛ درکار و در بحث حکمی رفرنس دهی مرسوم نیست. این هم از باب آن خلجانی است که افراد در مباحثه مطرح کردند و سرگروه ها از ما جویا شدند در جواب کسانی که معمولاً و عادتاً از منابع سؤال می کنند .

و اما از آنجا که تاریخ در پهنه ی جغرافیا حاوی تکرار عصری است . ضعف و تحریفی هم که در نقل متن خطبه ی حضرت زهرا از همان قرن اوّل هجری در طرق متفاوت وجود دارد ، ناشی از بی دقتی در تحویل ها و دست به دست شدن هاست . که با روشهای متفاوتی می توان از متن و اصل خطبه تصحیف زدایی کرد . تصحیح ما از باب ادبی - بطور مثال در رعایت موضع سجع لازم - و یا از باب فلسفی یا روایی برمی گردد به فنّ تطبیق متون و اقتضائات و دلالات اصولی . اما نهایتاً مع الأسف با اهمال خصوصاً عصری ، ظلم به خطبه در قرون متمادی در عدم حفظ آن متنی که با مشقّت علمای شیعه به ما رسیده است مشاهده می شود . البته جای تعجب هم نیست که در کارکردهای سطحی فضای مجازی این ضربه به ثراث ما شدیدتر است . که نقل های متعدد ، اعراب غلط ، متون ناقص و ترجمه های دارای اشکال از جمله ی این ضربه هاست . مثلاً در یک دعا می بینید بعد از خطاب و تسمیه ، طلبی در کار نیست و این صورت ابتر از دعا در نقل های متعدد در شمار میلیونها نفر مراجعه کننده مورد استفاده قرار می گیرد. حال از این دعا چه در می آید ؟ معلوم نیست. در تعقیبات نماز در روایت شریف نبوی صلی الله علیه و آله است که این ذکر را بگوئید بعد از نماز صبح و این ذکر را بگوئید بعد از نماز ظهر . در تمام منابع مغلوّط در فضای مجازی این نقص موجود است که می آورند **" یا باسط الیدین بالرحمة "** ، خب که چه بشود؟ **" یا باسط الیدین بالرحمة "** چه کار بفرما؟ **" یا باسط**

الیدین بالرحمة ارحمنی " رحم کن به ما . " **ارحمنی** " در تمام آن متون افتاده و افراد طبعاً دارند دائم می گویند " **یا باسط الیدین بالرحمة** " خب داری خدا را صدا می کنی ، صدا کردی ، حال نمی پرسی از خود که چه می خواهی ؟ یا صدا کنیم " آقا ! " و بعد همین طور در مقیاس ۴۰ مرتبه ذکر صبحگاهی همین طور تکرارش کنیم . در مقابل آن " **یا واسع المغفرة اغفرلی** " که در بساط نیایش ظهر در آسمان دوم با آن سرو کار داریم . بی توجه به وجود آن " **اغفرلی** " برای درک نقص ذکر این " **ارحمنی** " از باب اقتضائات سیاق . خلاصه ، دعا ابتر است و این به دلیل آن است که اولاً آن ها مرجع دعای مردم نیستند و ذکر را علما می دادند به مردم و در ثانی متخصص هم نیستند . این که تعمدی هست یا نیست ما نمی دانیم ، کاری به این نداریم که بعضی این ها را وارد فضای دینی ما می کنند در یک نسل ، در حالی که جوان ، دیگر مفاتیح دستش نیست و مرجعش شده است اینترنت و موبایل . حالا بماند که در بعضی از ادعیه و آیات ، مترجمین از باب معرکه ی جانانه چه کرده اند ؟ یا متن جا افتاده است یا در ترجمه قرآن و مفاتیح و ادعیه و صحیفه ی سجّادیه ، لفظی را که نمی فهمند نادیده گرفته و آگاهانه از آن عبور و پَرش ترجمه دارند . مانند نمونه ای که امروز از فرمایشات حضرت زهرا علیها السلام در جمع زنان مدینه برای شما می آوریم که ببینید چگونه از یک موضوع ساده - آن هم با ادعای شرح - عبور می شود . حال یک جا یک کلمه ای ثقیل الترجمان است و ممکن است برداشت های متعدد از آن شود و ما در جمع آن برسیم به یک اجماعی در بیان ؛ مثل " **أسداها** " در مفهوم کفایت و استمرار میان بدایت و اولیت که نهایتاً در ترجمه ما را به سبوغ **ممدود** آلاء دلالت می کند . یک جا هست که واژه ساده است و این جا در کارکرد نقش آن در جمله قابل ترجمه است . اما از کارکرد این هم عبور می کنند و می پرند و جهش و پَرش ترجمه دارند . چرا ؟ چون نمی خواهند اعتراف کنند از باب **غریب الحدیث** به عدم فهم لفظ کوچکی چون " **غِبّ** " در زنجیره ی معنوی مراد در بیان مصطلحات فاطمی در قِلت استعمال آن ؛ و چون تعمداً این کار را می کنند ، این می شود به نوعی مصداق وهن و کذب و دروغ بستن به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله . چرا دروغ می بندید ؟ روایتی را که معنایش را از باب **مشکل الحدیث** نمی دانید چرا نقل می کنید ؟ ترجمه ای را که بلد نیستید ، چرا متکفل می شوید ؟ به قول **طحاوی** در **مشکل الآثار** نکنید این کار را . در مقابل خداوندی که حاضر و ناظر است و می فهمد که شما چه دارید می کنید . بگو بلد نیستم برادر! بگو چنین واژه ای در آن است و این واژه را من نمی دانم چیست پدر! - اینگونه نقل کنید تا باب تحقیق در خصوص آن باز شود - ولی می بینید که می پرند . در ترجمه ی قرآن هم همین طور است و با مُد جدید ختم فارسی و نشر متن فارسی قرآن کریم پرش های ترجمه ، متن را به یک متن ناقص مبدل می کند و اساساً ختم صورت نمی گیرد - حال بماند که به دلیل عدم نظارت درست ، برخی متون عربی قرآن نیز نقص از باب جا افتادگی کلمات دارد - لذا در این اشکالی که وجود دارد در ظلم تاریخی به این آثار ، یک بخش مهمی از سر غفلت است . حال این که در صورت پذیرش عدم تعمد چرا این غفلت این قدر فراگیر است ؟ برمی گردد به رویکرد ما در روال پژوهش و ترجمه و آموزش - که در جلسه ی قبل اشاره شد که این هنر ماست که می توانیم دو موضوعی را که یکی مادی است و یکی معنوی ، جمع کنیم در یک محور! - در سیاست گذاری هایمان ، در محور بندی هایمان و در اصول نگاری هایمان این اشکال کراراً موج می زند . آن هم با ادعای عجیب و گاهی جسورانه ی **حصر عقلی** . حال با چه جرأتی می آیند و بی اشراف بر متن جامع و صورت معنوی کلام ، خطبه ی کریمه ی حمد فاطمی را به هفت بخش بی تناسب دسته بندی می کنند؟ این از هنر عجیب ما ایرانی هاست دیگر که عامل ایجاد ضعف در متون اسلامی شده است . این ضعف ها را متأسفانه در طی قرون در مبانی خود مشاهده می کنیم که از آن ها بعدها سیاست های کلان در می آید ، سیاست های امنیت ملی در می آید و از آن ها راهبردها و کارکردها در می آید . چرا ؟ چون آن آموزه و آن تربیتی که شما به دنبال آن هستید این جا باید اتفاق بیفتد و گُل کند . آن روشی که در عدم فهم روایات و معارف داریم آن طور است که سوق می دهد به این اشتباهات و خطاهای فاحش عقلی که امروز در اشکالات ترجمه ی فرمایشات حضرت ، مثال می آوریم . حضرت چند دلیل دارند در داستان عیادت زنان مدینه - بین ۳ تا ۶ دلیل در منابع مختلفی چون **عوالم** و **کشف الغمه** و **احتجاج** و **بلاغات** و **معانی الاخبار** و **امالی** و **دلایل** در طرق مختلف ختم به **علی بن الحسین** علیه السلام و **فاطمه بنت الحسین** علیها السلام و **ابن عباس** و **سوید بن غفلة** و **عطیه ی عوفی** با اختلافاتی در لفظ و تعداد نقل شده است ، که صاحب **عوالم** آن را مرسل آورده است - که ترتیب و ترادف آن در بیان

حضرت موجد حصر عقلی است از نظر آن احاطه ی فاطمی بر موضوع بحث خود و بر جهان معرفت . چون او خود اساس علم است و اوصاف علم در او متجلی است ، نه این که بخواهیم حضرت را با علم بسنجیم . علم را باید در منظر آراء حضرت زهرا علیها السلام سنجید . نه این که بیایند جناب ابن ابی الحدید و اعوان عصری و تالیان تاریخی شان ، بروند از دیگران درباره ی مکارم و مرام صدق **حجة الله علی الحجج** دلیل بخواهند و قضاوت آن ها را راجع به خطبه ی **امّ العلوم** بگیرند . آنها با کدام سطح از اشراف می خواهند راجع به خطبه ی حضرت زهرا قضاوت کنند؟! - یا حداکثر بیایند و معترف شوند که این خطبه ، بهترین خطبه هاست ! - باید گفت عزت عالی مستدام ! شما که گواهی دادی که بهترین خطبه هاست ، بیا و اول ثابت کن مراتب خطبه شناسی ات را و این که توان لازم در شناخت رأی معلی را داری و در محدوده ی **ادبیات لاهوتی** ورودی از شما دیده شده باشد ، تا باور شود که رأی و داوری تان در این خصوص صائب است - یک جا شما در نگاه تحقیقی و مجرب می روید به امام راحل علیه السلام می گوئید آقا در تمام این معارف فاطمی ، کدام شاخصه برای شما برتر و بالاتر است ؟ یا یک بار در نگاه تجربه ی دلی می روید و به یک حافظ معمولی قرآن می گوئید کدام آیه از آیات قرآن بر دلت نشست است و خاص است برای تو ؟ جوان است دیگر . این نقش وجودش دارد موج آن تأثیر ژرف را برای شما گزارش می کند ، مثل یک گزارش میدانی - حال آیا این آدم ها هم مثل **علامه ی امینی** علی شناسند و اشراف نه بر آفاق کلام ، بلکه بر خصوصیات کلام مولا دارند ؟ در ارتفاع آن افق هایی که اهل بیت علیهم السلام سیر می کردند و کلامشان می جوشید از زلال آن سرچشمه هایی که این معارف از آن می بارید ؟ آیا آنجا اینان قرار دارند و براستی از آن جایگاه دارند گواهی می دهند ؟ کسی می تواند گواهی دهد که از نظر اسلوب کلام و فنون ادب ؛ خود اهل این کلام باشد . حال چرا می روند در طول تاریخ از غیر راسخین در علم ، راجع به خطبه ی **امیره ی کلام** نظر می خواهند ؟ و بعد هم چرا ما با آب و تاب نظراتشان را نقل می کنیم در منابع علمی شیعه یا در منابع علماء شیعه ؟ و ما نیز مستعین به نظر آن ها ، در حضور مستمعین اهمیت می دهیم که آن محقق ، خطبه ی حضرت زهرا را تأیید کرد ! - که اخیراً در یک کار ناباورانه چند تن از مراجع این خطبه را امضا کرده اند ! - باید دانست که تأیید ، محال و معان متفاوت دارد . یک جا هست که به خصوصیت و نکته ای اشاره می کنند در بیان فاخری از باب طرح شگفتی این موضوع و عمق شگرف آن . این اشکال ندارد . که این مصداق عرضه ی موضوع بر یک جامعه و یک طریق میدانی است . این را ما می پذیریم و می گوئیم که این نکته ای دیده و بد نیست که به این نکته هم توجه شود . ولی این که در اجماع و جامعیت و کلیت نظر می دهند ، این خیلی عجیب است . که افراد خطبه را توثیق کنند ! ، آیا شما ادیب **کلام لاهوت** هستی و قله های **ادبیات لاهوتی** را می شناسید که راجع به آن نظر می دهید ؟ یک قصه ی پر غصه ی این گونه ما داریم . یک داستان نابسامان تاریخی که سرانجام باید در یک جا توقف پیدا کند . این دلیلی هم که حوزه ها تا حدی افول کردند به خاطر این است . چون به همین واسطه برکت از آن ها رفت ، به دلیل اهمال و کوتاهی ها و غفلت ها در قبال علوم اهل بیت علیهم السلام . یک بخش آن به خاطر این که حساسیت نقل و رعایت اجازه و التزام به احتیاط مرسوم را از دست دادیم ، یک بخش هم به دلیل فاصله گرفتن حوزه از **علوم عقلی** که البته مراد ما مبانی معرفه الله و **علم الاسماء** در شرح الاسم است ، نه آن چیزی که امروز به نام فلسفه در اذهان متبادر است .

بنابر این مبنایی که برای بررسی قرار داده می شود ، باید مبنای حکمی باشد تا در استفاده از وقت و مجال آن ، یک مبنا و نظر معرفتی به شما عزیزان اضافه شده باشد ، که این ها همانطور که گفته شد روش های تربیت مدرّس است . یعنی مثال ساده و ابتدائی از آیات قرآن نباید آورد ، آن جایی که محلّ چالش است باید مطرح کرد و بحث کرد . حضرت در آن حصر عقلی خود در خصوص شرایط فتنه از باب اشراف علمی می فرمایند "**زشت است پر شما شکستگی شمشیر ، بازی بعد از جدیت ، کار بیهوده ، سستی نیزه ها و تباهی رأی ها و لغزشهای ناشی از هوی**" یعنی در مواجهه ی با جامعه ای در حال فتنه این ارکان سه تا شش گانه را به ترتیب در اشارت آن ملکه ی تام عقلی علیها السلام مشاهده می کنیم که ایشان می فرمایند شمشیرهای تان شکسته و نابرا است . سلاح و شمشیری که برای انسان مسلمان همواره یکی از استوانه های مهم زندگی اش بوده است - حالا سلاح علمی می خواهد باشد و شمشیر رأی و یا همین ابزار و شیء و سلاح در دستانش ، سلاح این اهمیت را دارد - اکنون در جامعه ی انقلاب ما چه سلاحی داریم ؟ سلاح و شمشیر ما چیست ؟ آیا شمشیرهای ما بُرّان هستند

یا نه شکسته اند و پَران؟ وقتی می بینید افراد می آیند در مناظرات و مباحثات از اوّل تا آخرش را جمع کنی برای جامعه ی انقلاب اِقتناع ندارد چه رسد به مخاطب غیر انقلابی. باید به سمت ترمیم سلاح های فکری انقلاب رفت. این جا موردی قابل توجه وجود دارد و آن این است که ما یک جامعه ی ویژه داریم. یعنی ما یک مردم خاصّ داریم. این که دشمن نتوانسته به خیال خام خود انقلاب را بحمدالله شکست دهد به دلیل همین خاصیت مردم است. نمی تواند دشمن مردم ما را تحلیل کند. واکاوانش در مانده اند. نمی توانند در مطالعه ی رفتار توابع و شکل گیری هندسه ی این ملت تحلیل و نتیجه گیری کنند که مثلاً در آن واحد واکنش مردم چه خواهد بود در قبال حقیقت ها و وقایع. یک وقت ممکن است زود جوش بیاورند ولی زود هم آرام می شوند. این ها تعبیری کنند به اغتشاش. من یادم هست در جلسه ای در معاونت زنان ریاست جمهوری مسئول و گزارشگر ویژه حقوق بشر که فردی آلمانی بود، گفت شما با این بحران هایی که در پیش دارید، مثل اشتغال این همه دانشجوی زن می خواهید چه کنید؟ اشاره کردم که من جوابش را می دهم، گفتم که اوّل یک چیزی من به شما بگویم و آن این که آن تلقّی ای که شما از بحران دارید با تلقّی ما از بحران خیلی فرق می کند. یعنی ما هر چیزی را که شما بحران می دانید، بحران نمی دانیم. تلقّی ها فرق می کند. ثانیاً این که شما این بحرانی را که می گوئید پیش پای تحصیلات زنان است یعنی این همه زن فارغ التحصیل را بعداً با بحران اشتغال شان چه کار می خواهیم بکنیم؟ هدف ما از تحصیل زنان، اشتغال نیست. هدف ما فرهیختگی زنان است، فرهیختگی مادر است. تسلّط علمی مادر است و این که هر جا هم انقلاب نیاز داشته باشد زن بیاید در میدان. لذا بحث اشتغال زنان از نظر ما مهم نیست، چون نفقه با مرد است و با زن نیست. ایشان سکوت کرد. در واقع یا جوابی نداشت که بدهد یا این که ظاهراً قبول کرد. آدم که در باطن این ها نیست که اگر تأیید کنند بگوئیم تظاهر کرده و دروغ می گویند، نه ممکن است تأثیر هم گرفته باشد. در جلسه قبل هم خدمت تان عرض کردیم ما در جهان عقب هستیم، عقب افتادگی مان از جهان نیست، عقب افتادگی ما در جهان است. یعنی ما نتوانستیم معارف مان را در جهان خوب نشر دهیم. اگر نشر دهیم حتّی آن مسئول حقوق بشر با سوّالی از سر تعنّن هم قانع و یا لااقل ساکت می شود. یعنی حرف ما در اسلام مشخص است که چیست؟ آن سلاح شکسته را اوّل باید ببینیم کدام است؟ چون وقتی به یک فتنه ی مشابه می رسیم، سقیفه ها همین طور تکرار می شود. من یک سرمقاله در دهه ی ۶۰ در **شاهد بانوان** نوشتم با عنوان **"سقیفه در تغییر"**. یعنی فقط صورت سقیفه همین طور دارد تغییر می کند. این سقیفه ی معاصر هم دوباره دارد تکرار می شود. یعنی اصلاً جمع نمی شود. علی علیه السلام نهایتاً انتخاب شد. بله ولی او را در حاکمیتش ضربت هم زدند، مگر زدند؟ انتخاب شد بعد از آن صبوری های غصه وار و غصه دار. ولی آخر ضربت آخر را زدند. چرا؟ چون او علیه مردم شمشیر نمی کشید، چون در حکومت او راکب و مرکوب هر دو در راحتی بودند **"و لا یکل سائره و لا یمل راکبه"**. لهذا این نیست که سقیفه متوقف باشد، سقیفه مترصد است، از هر روزنی و مجرای این سقیفه می آید بیرون و **"ممن حولکم"** و اهل مدینه **"مردوا علی النفاق"** به نفاق عادت کرده اند و در آن به مهارت رسیده اند. یعنی آن اثر و آثار خودش را می گذارد. این **"شکستگی شمشیر"** و **"سستی نیزه ها"**، نیزه اساساً کارش چیست؟ نیزه و سنان برای آن ضربه های از راه دور است که اگر سست و ضعیف باشد این نیزه، اصلاً اثر گذار نیست. نیزه باید محکم باشد. چون از یک فاصله ای اصابت می کند، خود فاصله سستی می آورد برای نیزه. چه رسد به این که خودش هم سست باشد. پس تأکید متین بر **"سستی نیزه ها"** در این مثال هایی که حضرت زهرا علیها السلام می آورند دقیق است. یکی هم **"تباهی رأی ها"**. این که رأی ها فاسد و تباه شده. حال چرا این آراء تباه شده است؟ خود حضرت در خطبه و در روایات، دلیل این تباهی وانحراف را از آرمانها و انگیزه ها؛ خیلی صریح و عمیق به آن می پردازند. لذا این خصوصیات است که این داستان دارد.

این داستان ادامه دارد و می بینیم حضرت تحلیل می کنند، تاریخی هم تحلیل می کنند و همین طور در تاریخ می ماند. کجا آمدند این را به عنوان سیاست، به عنوان راهبرد و آموزه در صدر کلام و بیان و خطب و صدر هر برنامه، برای مردم تحلیل کنند و کار کنند؟ به همین سادگی و به همین وضوح. اصلاً نمی خواهد برویم به تأویل. بگوئیم منظورشان از **"شکستگی شمشیر"** استعاره ی مکنیه است. لزومی ندارد، چون با کسی از استعاره حرف می زنند که اهل باطن باشد. این ها که

اهل باطن نبودند . این ها همان جنگجویانی بودند که فقط شمشیر را می شناختند ، نیزه را می شناختند یا در پیروی از هوای خود و دیگران ، نظر و رأی می دادند و آنأ فأنأ با این و آن بیعت می کردند . راجع به این اهرم هایی که در دست شان بود حضرت بوضوح نظرشان را می فرمایند . بعد هم در آن عیادت زنان مدینه می فرمایند " و يعرف التالون غب ما أسس الأولون " ، " تالون " خواهند دانست - وقتی که دارند می گویند شما این کارها را کردید ، می فرمایند این " تالون " می فهمند ، معرفت پیدا می کنند به آن چیزی که " اولون " تأسیس کردند - حال این می تواند دو جنبه داشته باشد ، این " تالون " ، نسلی و عصری و آیندگانی باشد که منتفی هم نیست ، یا این که نه این " تالون " تالی تلو اولون باشند . یعنی همین " اولون " یک تالیانی دارند . این که شما این چیزی را که دارید کشت می کنید " تالون " تان ، تالی تلوهای تان در أعصار آینده ، خواهند فهمید . یعنی چه ؟ یعنی برداشت خواهند کرد حاصل زرع امروز شما را . حالا می آئیم سراغ ترجمه ها . ببینیم این " و يعرف التالون غب ما أسس الأولون " را چه ترجمه کردند ؟ در منابع متعددی که ترجمه شده تا به حال ، یک جا می گوید که " عاقبت ، سرانجام دنباله روان ، عاقبت کارهایی که پیشوایان شان پایه گذاری کردند را خواهند فهمید " ، پیشوا را از کجا می آوری برادر؟! پیشوا نمی شود . این یک ترجمه . اولاً چیزی را که حضرت در کنایه و ابهام و ابهام بیان فرمودند این تالون و الاولون را ، که وسعت دهد به فهم تالون الاولون این ها می گذارند درحصر تنها یک نوع برداشت . یعنی " گذشتگان این دنباله روان " . در جایی دیگر ترجمه می کنند که " و مسلمانان آینده " ، آقا جان مسلمان را دیگر از کجا آوردی؟! مگر کلمه ی اسلام در آن بوده؟! " و مسلمانان آینده خواهند دانست که سرانجام اعمال مسلمانان صدر اسلام چه بوده است ؟ " . اولاً وقتی حضرت زهرا بفرمایند " مسلمانان صدر اسلام " ، یعنی بر اسلام این ها تأکید کرده بودند . حضرت که دارند ارتجاع این ها را انذار و تنبّه می دهند و نفی می کنند با صراحت انقلاب رجعی شان را و دارند حجت تمام می کنند . دیگر چه مسلمانی ؟ " مسلمانان آینده خواهند فهمید " ، پس همه اش دارد بین جامعه ی مسلمین اتفاق می افتد ؟ این مسلمان است و آن هم مسلمان است؟! حضرت دارند می گویند که شما از اسلام دور شدید . شما بازگشتید در ارتجاع ، به آن عقبه ی خودتان . " و تالون " آن چیزی را که " اولون " اساس گذاشتند و بنا نهادند خواهند فهمید ، " يعرف " یعنی می فهمند . حالا این هم یک ترجمه بود . ترجمه دیگر ، " و آیندگان خواهند فهمید که چه فرجام بدی به پار آورد " ! . که این جا این طباق و تکافوی تالون و الاولون هم از اساس منتفی شد و آرایه ی تضاد به لطف جناب مترجم از بین رفت ، بعد فرجام بد را از کجا آوردی پدر من؟! تحریف ها را ببینید در طول تاریخ . مگر این گفتگوی حضرت در عیادت زنان مدینه چند ترجمه شده است ؟ همه ی منابع را می بینی در انحصار مغلوپ همین ترجمه هاست . یکی از این هایی را که من برای شما می گویم شما در ترجمه ها ی پیش رو می بینید و ترجمه ی دیگری وجود ندارد . دوباره ترجمه می کنند که " آن جاست که بازماندگان می فهمند " ، " آن جاست " را از کجا آوردی؟! در " و يعرف التالون غب ما أسس الأولون " ، " آن جاست " کجاست؟! طبعاً باید در یک تأکید لفظی ، مکان و مکان وجود داشته باشد ، این را از کجا آوردی؟! " می فهمند گذشتگان چه کردند " ، مگر حضرت استفهامی فرمودند گذشتگان چه کردند ؟ می فرمایند " ما أسس الأولون " ، آن چه تأسیس کردند ، آن چه بنا نهادند . " چه کردند؟ " ، مگر ابهام فعلی دارد این قضیه؟! این هم یک ترجمه . یک ترجمه دیگر منتها از آن ها نفیس تر و بهتر! ، " مسلمانانی که در پی خواهند آمد در می یابند که احوال مسلمانان صدر اسلام چگونه بوده است " ، " احوال " را از کجا آوردی برادر جان ؟ " در پی خواهند آمد " ، " مسلمانان " را از کجا آوردی ؟ سخنی را که در ایجاز حضرت بیان کردند را می آیند مفصلش می کنند . این ایجاز است و زیبایی این لفظ " و يعرف التالون غب ما أسس الأولون " ، این شعار است ، کلمات قصار است که با نثار بد فهمی دثارش می کنند ! یک متن خیلی نفیس و فصیح را چرا می آئید این قدر ضعیف می کنید در ترجمه ؟ یک جمله ی طولی که یک قطار باید بیاوری این ها را بر ریل آن به هم وصل و برآن بار کنی . از کجا در می آورید این ها را؟! این ها تحریف است . تحریف در ترجمه است . تصحیف نیست این ها تحریف است ، یعنی در ترجمه تحریف می کنند . حالا آن چیزی را که از آن می پرند و دیده یا نادیده عبور می کنند ، چیست ؟ این " غب " ی ظریف میانی است . این " غب " در " و يعرف التالون غب ما أسس الأولون " - حالا آن جا که تصحیف دارد ، چیست ؟ یک جا می نویسند " عب " یک جا می نویسند " غب " . " عب " یک

معنایی دارد ، " غِبَّ " یک معنای دیگر . می بینید یک منبع واحد در صدر روایت " عِبَّ " می گذارد ، در متن روایت که دارد نقل می کند " غِبَّ " می گذارد . چرا توّجه نمی کنید ؟ این " عِبَّ " یک معنا دارد و آن " غِبَّ " یک معنا . تمام هنر این کلام حضرت زهرا در این " غِبَّ " و سجع **تالون** و **اولون** و تطبیق آن با شرایط روزگاران است . " و **يعرف التالون غب ما أسس الأولون** " ، چرا حضرت زهرا فرمودند " و **يعرف التالون ما أسس الأولون** " ؟ آن " غِبَّ " صفتی برای تأسیس است ، یعنی آن تأسیس را دارند بیان می کنند که چه اتّفاقی می افتد در بین آن ها و خود این جای تفسیر دارد ، جای ترجمه دارد ، جای بیان دارد . " غِبَّ " معانی متعدّدی دارد . " غِبَّ " می تواند بیاید و برود ساده انگارانه در بحث غیاب مطرح شود ، ولی این جا به معنی " **قصد** " است به معنای آن که مقصد و قصد شان از آن تأسیس چه بوده است - البته هنوز برای ما و از نظر ما جای کار دارد ، یعنی ما به عنوان مترجم نمی آئیم در آثار فاطمی به این راحتی بگوئیم " **قصد** " و معنا این است ، خیر . ما می آئیم و می گوئیم معنایی که جامع تر است ، فعلاً در میان تعابیری که برای " **غِبَّ** " می شود اختیار کرد آن قصد اولون از تأسیس شان بوده که " **يعرف التالون** " - یعنی چه ؟ یعنی در واقع حضرت مفهوم را به باطن می برند ، این که در درون شما چه بود و قصدتان چه بود از این تأسیس ؟! آن تأسیسی که شما کردید " **يعرف التالون غب ما أسس الأولون** " ، یعنی آن چیزی را که پنهان کردید ، قصد پنهانی تان ، که با لفظ " **غِبَّ** " که با معانی چندگانه می تواند هم در معنای **غیاب** بیاید و در معنای **قصد** می تواند بیاید - چون قصد هم غائب است و نهان و پنهان است - عجباً که تمام مترجمین این " **غِبَّ** " را جا انداخته اند ! یعنی به قصد پنهان این ها و آن چه که در باطن شان پنهان کردند ، بی توّجهی کردند و ردّ شدند و رفتند . تمام حرف حضرت زهرا **عليها السلام** در این " **غِبَّ** " بوده ، " **بعداً خواهند فهمید که قبلی ها چه کار کردند** " این که نشد حرف . می گوید آن چیزی را که از نهان تان اراده کردید و قصد شما بوده " **يعرف التالون غب ما أسس الأولون** " آن ها خواهند فهمید این را . این یک نمونه ی بارز از ترجمه ی لفظی است که نشان می دهد یک کلمه ی " **غِبَّ** " چه قدر می تواند در معنا اهمیّت داشته باشد . اما تمام بار سیاسی و معرفتی این حرف در این " **غِبَّ** " است که تمام مترجمین محترم در طول تاریخ از آن پرش ترجمه داشته اند ، لذا ترجمه ها همین است و در این حدود ؛ در صورتی که باید نشست ، باید دقیق شد بر روی اعرابش ، بر روی نقطه اش . حالا اگر " **عِبَّ ما أسس الأولون** " بود ، در بعضی جاها و در برخی روایات و منابع مثل **بحار** و **دلائل الإمامه** " **ما سنّ به الأولون** " آورده ، یا " **ما سنّ الأولون** " آورده که " **سنّ** " به معنای راه ، طریقه مانند اهل سنن ، **سنّت** نوردی ، به این معنا می آید ، " **يعرف التالون ما سنّ الأولون** " یعنی اولون چه طریقه ای داشتند ولی هم از باب تواتر و هم از باب سیاق ، آن " **اسس الأولون** " در منابع به مفهوم و مقصود کار نزدیک تر است - " **سنّ** " را یکی دو جا آورده اند و ما ذکر می کنیم که اگر شما جایی برخورد کردید بتوانید ترجمه کنید و بدانید که این هم هست - حال یک سری بدیهیّات تاریخی وجود دارد و یک سری تشکیکات تاریخی که اگر این اشکالات در زمان خودش رفع نشود تا ثریا اتّفاقی که نباید بیفتد می افتد - مثل اشکالات امروز انقلاب ، در زمان های بعد در تحریف ها اتّفاقی می افتد و مبانی ما تا حدّی مورد تحریف قرار می گیرد که کسی اصلاً فهم نمی کند منظور و مقصد و آرمان ما چه بوده ، اصل جمله چه بوده و اساس حرف چه بوده است ؟ - وقتی مسئله ی تحمیل کلام خطبه بر **ابوالعیناء** که از خطبای عباسی است نقل می شود - از باب " **الخبر منسوق البلاغة علی الکلام** " یعنی خبر ترتیبش بلیغ تر از آن است که متن یک سخنرانی باشد - طبق نقل **ابن ابی الحدید** از **ابن طیفور** که از یکی از روّات به نام **ابی الحسین زید بن علی بن الحسین بن زید بن علی بن علی بن علی بن ابی طالب** در نفی برساخت بودن خطبه می پرسد و او می گوید که " **من دیده ام که بزرگان از خاندان ابوطالب این خطبه را از پدران خود آموخته اند و به پسران خود نیز تعلیم داده اند و پدرم از جدّم حکایت نموده و بزرگان شیعه آن را روایت کرده اند و آن را میان خود تعلیم داده اند قبل از این که جدّ ابوالعیناء متولّد شود !** " یک جاافتادگی و بی دقتی در کتابت نام **درحذف ابی الحسین زید بن علی بن الحسین** موجب می شود که او را هم عصر **ابن طیفور** ندانند و در اصالت خطبه تشکیک کنند . چرا؟ چون در این نقل دو زید بودند و وقتی این دو زید می شود یک زید ، آن زید که فرزند امام سجاد **عليه السلام** است را می آیند و می گویند گواهی او اصلاً اساس ندارد و موثق نیست چون معاصر **ابن طیفور** نیست . یا اینکه

بالعکس زید زمان **ابن طیفور** نمی تواند معاصر امام سجاد علیه السلام باشد. این افرادی که می گویند خطبه سند ندارد یکی از دلالتشان مبتنی بر اینگونه تصحیف هاست .

حال ببینید صاحب **بلاغات النساء** ، **ابن طیفور** چه می کند ؟ دارد تشکیک می کند که این چون بلیغ است نمی تواند یک سخنرانی باشد . مگر سخنان بلیغ از امیرالمؤمنین کم داریم ؟ پس آن ها هیچکدام خطبه نبوده اند ؟ همه را " **ان قلت** " بیاوریم برای شان . یعنی چه که بلیغ تر از آن است که متن یک سخنرانی باشد ؟ بعد ابوالحسین می گوید که پیرمردان از آل ابوطالب را دیدم که این خطبه را نقل می کردند . ابوالعیناء کیست ؟ ابوالعیناء متأخر است . من پیر مردانی را می دیدم که این خطبه را از پدرانشان نقل می کردند و به پسرانشان می آموختند - یعنی دارد اسناد فاطمی خطبه را بدین نحو بیان می کند - خود من هم از پدرم و از جدّم این حکایت را شنیدم . یعنی دو سلسله به عقب بر می گردد ، حداقل صد سال ، صد و پنجاه سال بر می گردد عقب . پیر مردان شیعه قبل از این که جدّ ابوالعیناء به دنیا بیاید آن را نقل می کردند ، این خیلی مهم است و به یکدیگر می آموختند . حال در این وسط **ابوالعیناء** کیست ؟ چرا در آن قرنی که **بلاغات النساء** آمده به عنوان اولین منبع تاریخی خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام و در احتجاج نقل محکم تری دارد ؛ همه به نقل از **بلاغات النساء** آن را می آورند از **ابن طیفور** . همین جا داستان متوقف نشده است در طول تاریخ - تا جایی که در انتساب نهج البلاغه به امیر المؤمنین علیه السلام هم تشکیک می شود و گفته می شود ساخته ی سید رضی و یا ترکیبی از کلام او و امام علیه السلام است که باید گفت اگر به فرض محال این ارتفاع **نهج** از عالم شیعه سید رضی علیه السلام بود ، ارتفاع کلام امام شیعه علی علیه السلام قابل احصاء در عالم ملک نبود ! - در **دائرة المعارف بزرگ اسلامی** نقل است از **ابوالعیناء** که " **من و جاهز با هم حدیثی راجع به فدک ساختیم و در دهان شیوخ بغداد گذاشتیم** " این را هم چنان تا امروز می آیند در منابع می گویند که گفته شده که این خطبه کار ابوالعیناء است ! - یعنی به نوعی زبان حال فاطمه ی زهراست - ابوالعینائی که در قرن سوم هجری ، می آید به فرض محال متأخران از منابع و نقل های متعدد - حدود ۳ قرن تأخر ! - خطبه را بصورت زبان حال می گوید ، ارتفاع صاحب آن زبان دیگر باید کجا باشد ؟ ما اکنون در بیان زبان حال زینب کبری علیها السلام هر چه بگوئیم و هر چه بلاغت داشته باشیم در نهایت تلاش خود ، معلوم است که فرمایش حضرت زینب ابلغ از آن است . سید رضی می گوید ، من هر جا شاعری را دیدم ، هر متنی را دیدم توانستم بهتر از آن را بگویم . بعد می گوید ولی من هر کار کردم مثل خطب و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام نشد . نتوانستم بگویم . اگر کسی بخواهد در تحدّی شباهت به پای کلام **لاهوئیان** برسد خود باید **لاهوئی** باشد . البته مقایسه در هر حال اشتباه است چون باب بدعت در همسان پنداری را باز می کند . برخلاف جریانی که می بینید **ابن ابی الحدید** آن را می گوید ؛ **عبدالحمید کاتب** آن را می گوید و هر کدام شان یک جور ، **شیخ محمد عبده** یک جور می گوید . یعنی هر چه دورتر هستند ، می بینید بهتر این جمال و جلال را درک می کنند و نزدیکش نمی شوند . اما گاهی جسور شدن ما خروج از سلسله ی طولی است . نکته دیگر این است که گاهی افسار شتر علمی مان را می دهیم دست هواها ، دست اهل فرّق و شافعیان فقه و معتزلیان کلام . دوست می داریم آن ها بیایند از ما تعریف کنند . آن ها اگر اهل شناخت و نورانیت بودند که می شناختند اصل حقیقت را . در یک جا و در یک مصداق بدون بزرگ نمائی می توانیم بگوئیم این قدر این حقیقت درخشان است که چشم آن ها را هم زده است . آن هایی که نتوانستند اصل حقیقت را ببینند ، درخشش آن را دیده اند . ولی این که ما بیائیم به این و آن استناد کنیم ، **علامه امینی** ها را که در شرح نهج البلاغه و پرداختن به امیرالمؤمنین علیه السلام ، بیائیم دیگران را برجسته کنیم . این محل اشکال است . اشاره بد نیست اما توقف ، دارای ایراد است در این تاریخ . چون گاهی منابع موجود ما توقف تاریخی دارد در قرون اوّل و دوّم هجری و همان جا متوقف شده و پیش نیامده ایم اصلاً . وقتی فردی می آید و می گوید ای کاش من چند کار را نکرده بودم و اعتراف به اشتباه خود می کند ، چرا ما همچنان در صدد اثبات اشتباه او هستیم ؟ این که اثبات لازم ندارد . چون ما آن صبر تاریخی اهلبیت علیهم السلام را نداریم .

ابن ابی الحدید می رود نزد **علی بن فارقی** مدرّس مدرسه ی عربی بغداد . می گوید آیا فاطمه ی زهرا علیها السلام راست می گفت ؟ **ابن ابی الحدید** می رود از آقای فارقی که ما نمی دانیم کیست این مدرّس ، می پرسد حضرت زهرا راست می گفت ؟ صدیقه ی طاهره راست می گفت ؟ **علی بن فارقی** کیست

؟ نشان می دهد که این استنادات قابل اعتماد نیست . در همان خطبه ی زنان مدینه حضرت زهرا می فرمایند " **إلى أيّ سندٍ استندوا** " به کدام سند شما استناد می کنید ؟ شما به چه استناد می کنی ؟ حالا این سند ماست ؟! سند ما کلام علی بن فارقی است که اصلاً در تاریخ معلوم نیست کجا رفت و چه شد و برداشتش چه بوده است ؟ این ها دوره های تاریخی حضور امامت است - **ابن طیفور** معاصر امام هادی علیه السلام بوده است - به جای این که بروند نزد معصوم علیه السلام و بپرسند ، کجا می روند ؟ براستی " **فاین تذهبون** " ؟ بعد صدیقه ی طاهره خود می فرمایند که " **و إلى أي عمادٍ اعتمدوا** " به چه عمادی شما اعتماد کردید ؟ " **و أي عروة تمسکوا** " شما به چه عروء و دستاويز و حبل و مستمسکی ، تمسک کردید ؟ عماد یعنی مورد اعتماد یعنی تکیه گاه ، بنای مرتفع و ستون بلندی که به آن تکیه می کنند . خود اعتماد ، عماد را معنا می کند . این جا " **عمادٍ اعتمدوا** " و " **سندٍ استندوا** " این ویژگی کلامی حضرت است که در مفعول مطلق می آید ولی در " **و أي عروة تمسکوا** " ظهور این مفعول مطلق را نداریم - که دلالت های قرآنی هم دارد و این که کلیشه ندارد بیان شان که بخواهند مفهوم را فدای سجع و آرایه کنند - آن جا مفهوم مهم است . مفهوم در " **عمادٍ اعتمدوا** " و در " **سندٍ استندوا** " کامل است ، این جا حضرت در " **تمسکوا** " حالا بگویند به چه مستمسکی ، می گویند به چه عروءه ای . این جا " **سند ، عماد و عروءه** " مهم است . لهذا حضرت " **استندوا** " و " **اعتمدوا** " را مفعول مطلق می آورند این جا در " **تمسکوا** " می شکنند این قاعده را از نظر ادبی - در قرآن هم زیاد است . چون قرآن نمی خواهد محدود در وعاء شعر باشد . شاعر برای این که قافیه اش جور باشد " **يتبعهم الغاؤون** " می رود و محتوا را فدا می کند ، اما اهل بیت علیهم السلام در ادبیات شان این کار را نمی کنند . در واقع **مفهوم محوری** است در **ادبیات لاهوتی** نه واژه و **لفظ محوری** . وقتی می آئیم بر روی الفاظ تأکید می کنیم ، می افتیم به انحراف و تکلف . چون دیگر می خواهیم واژه سازی کنیم . ولی این بزرگواران مفهوم برایشان مهم است - این هم از این جهت که در تاریخ مشاهده می کنیم که چه بلایی بر سر احادیث می آورند و کار به کجا می رسد ؟ اما در مقابل ، در التزامات عقلی و اصولی در بحث حکمی آن ، وقتی چند کلمه را در طول یکدیگر می ببینیم که در واقع می خواهد در ذهن مخاطب آن موجود بسط را که بساطت دارد در قالب چند کلمه إحضار کند ؛ اگر ما بتوانیم این موجود بسط را با کمک مشاهده و علم حضوری در مخاطب به شهود برسانیم ، دیگر لازم به تکرار و زیاده گویی نیست و بی نیازیم از تطویل . مانند ایجاز مناسب همان " **يعرف التالون غب ما أسس الأولون** " که در تطویل ترجمان نامناسب می شود " **مسلمانانی در پی خواهند آمد در می یابند که احوال مسلمانان صدر اسلام چگونه بوده است** " . در آن جا اگر ما بتوانیم در ترجمه یا در شرح یا در بیان و تحلیل - و در هر فن دیگری از فنون - آن بساطت موضوع را به صورت علم حضوری به مخاطب خود در تدریس مبانی و معارف انتقال دهیم و خودش فهم کند ، شهود کند و اشراق این نور بر قلبش صورت بگیرد ؛ آن جاست که ما بی نیاز از زیاده گویی در القاء مفاهیم می شویم ، آن تکثیری که من در علوم دارم با آن مبارزه می کنم ، که ما وظیفه مندیم این تکثرات را کاهش دهیم و اگر در ترجمه وارد می شویم به طول متن حتی ملترزم باشیم و در حدّ هندسه ی متن ترجمه کنیم از این باب است - چون ادبیات فارسی و عربی به هم نزدیکند - من در جبهه های سوریه برای زینبیون که صحبت می کردم ، آن جا می دیدم مثلاً من یک جمله می گویم ولی ۵ دقیقه دارد مترجم حرف می زند . می گفتم همه این ها را من گفتم ؟! می گفت توضیح می دهم . گفتم پسرم توضیح نمی خواهد . آنجا جای مترجم و سخنران عوض شده بود . این چه ترجمه ای است ؟! هنر ترجمه این است که چهار کلمه را حالا در زبان اردو حداکثر ببریم به شش کلمه یا هفت کلمه . البته آن زبان هم زبان خوبی است - و این که می گویم از سر آن است که آن زبان را نمی دانم و الاً دقیق تر می شد نظر داد در تعدید لفظی طول ترجمان - پس هنر مترجم این است و گرنه هر فردی قرار نیست که مترجم باشد و هر کسی را ما نمی توانیم قبول کنیم که مترجم است . این ظلم را هم ببرید در عداد ظلم به معارف . که وهن فقط این نیست که کسی بیاید معاذ الله توهینی کند یا بیاید حقی مُسَلَّم را نادیده بگیرد و بگوید این حق را داشتند و نداشتند . شما حق متن را داری نادیده می گیری . امام علیه السلام می فرمایند که نقشه ای در عالم وجود دارد که با مزاج انسانیت سازگاری دارد ، یعنی انسان با آن نقشه منطبق است . حالا ببینیم مترجم باید چه کند ؟ شارح باید چه کند ؟ تحلیلگر چه ؟ هنر این است که آن تطبیق را با آن مزاج در آن نقشه ی جامع ، عین به عین و لفظ به لفظ منطبق کند با ذهن مخاطب ؛ اگر بخواهد آن شهود اتفاق بیفتد . بعد می فرمایند مرسلین آن

نقشه ی سیر انسانی را همراه آوردند - نگاه راهبردی را بنگرید در معارف حدود ۹۰ سال پیش - بعد می فرمایند که در این دستور راه مستقیم انسانیت این است ، یعنی همان صراط مستقیم . که اگر قطاع الطریق بگذارند که حرکت باطنی انسان طبق این نقشه باشد ، اگر مجال و اجازه دهند و قطع طریق نکنند ، این فرد گرفتار **اخترام** نمی شود . یعنی در واقع از سیر رشدش باز نمی ماند و فرد به جایی می رسد که حرکت بر طبق نقشه ، مستلزم وصول به مقصد است . یعنی همه ی شما به مقصد می رسید اگر آن **اخترام** بگذارد . یعنی پرهیز از **اخترام** را بگذاریم سرلوحه ی زندگی خود ، که این **اخترام** من است . قرار نیست در جا آدم از دنیا برود ، کم کم آدم را از دنیا می برند ! این مسافت باید به سلامت طی شود . وقتی به آخر می رسد آن میوه ی وجودی انسان می رسد . وقتی که وارد این مسیر می شود در آن مسیر استکمالی و کمالی عالم وجود ، این انسان یک شجره ی مستقلی می شود که از این شجره ، از عطرش ، از طعمش و از خصوصیات دیگرش ملائکه الله استفاده می کنند و مجذوب نور او می شوند - طبق آن آیاتی که راجع به اشراق نوری حضرات بر ملائک آوریم و مثل آن خطاب نبوی "**مرحبا به نجمین یقترنان**" که جلوه اش بر نبی خدا ﷺ نیز صورت گرفت و این خطاب یقیناً در وهله ی نخست حاصل یک تجلی بود بر قلب حقیقت محمدیه ﷺ - اهل نور منتفع می شوند از آن کوکب های درخشانی که در عالم می درخشد . تا جایی که جهنمیان هم از نور مؤمن استمداد می کنند و می خواهند که یک توفقی کند . چون لهیب آتش جهنم در توقف نور مؤمن و سایه اش که بر آن افتاده است فروکاسته و این آرامش داده به جهنمیان - این مفهوم قلیل شفاعت است - یعنی این نور نه فقط به ملائک کمک می کند ، بلکه به جهنمیان هم کمک می کند . اکنون در مسائل انقلاب هم در یک بخش ، نیروهای انقلاب را داریم ؛ یک بخش هم معاندین را ، بی آنکه بدانند اهل انقلاب در شفاعت آنان در مجاهدتند. این نقشه ای است که انبیاء آوردند و جایگاهی که ما داریم و مسیری که ترسیم می شود برای این که ما از آن **اخترام** در عالم وجود بتوانیم فاصله بگیریم و آن نقشه ای را پی بگیریم که حقایق عالم وجود را در تطبیق با وجود ما - آن موجود بسیط خطبه را و آن بساطت مفهومی خطبه را - بیاید به شهود عینی برای ما برساند و منشأ تأثیرات آن حتی بر دشمنان ما شود . این می شود دوره ی تربیت مدرّس خطبه ی فاطمی . یعنی مدرسین باید با این خصوصیت با همان نقشه ی راه انبیاء بروند و از این **اخترام** ها مانع شوند ، اول در وجود خودشان این تلاش را کنند تا این تطبیق حاصل شود ، بعد در جامعه ی مخاطب . این تنها راهی است که در این جامعه وجود دارد ، یعنی راه دیگری وجود ندارد اگر داریم می رویم . حالا از صحبت های من شاید گاهی شما خوشتان نیاید ، دردتان بیاید . چون کمی با منافع و با تفکر فعلی تان ممکن است تضاد ایجاد کند . ولی تمام این مسیرهایی را که می رویم را باید برگردیم . فایده ای ندارد این تلاش ها . در درون سیستم و قاعده ی آن ، این سیستم اصلاح نمی شود . باید برای سیستم از بیرون و از رؤس آن فکری کرد و جریانی فرا جناحی و به معنای واقعی کلام فرا قوه ای را ایجاد کرد . هر چه تلاش کنید یک روز عمرتان تمام می شود و نگاه می کنید که برآیند جامعه می شود این که چادر از سر زن مسلمان بکشند ، گلو ی مرد مسلمان مدافع این نظام را ، مدافع امنیت این نظام را ببرند . این می شود نتیجه ی تمام آن تلاش ها . چرا ؟ چون از ابتدا روش اشتباه بوده است .

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
والحمد لله رب العالمین